

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله
الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله
تعالی فرجه الشریف و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَاعَبْدَ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي خَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَیْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ [أَبْدًا] مَا
بَقِیْتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي لِزِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ وَ
عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَاهُ كُنَّا مَعَهُمْ
فَنَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا.

اَللّٰهُمَّ اَلْعَنِ اَوَّلَ ظَالِمٍ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ ، اَللّٰهُمَّ اَلْعَنِ
اَلْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ اَلْخُسَيْنَ ، وَشَايَعَتْ وَابَاعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ ، اَللّٰهُمَّ اَلْعَنَّهُمْ جَمِيعًا

بحث در مناقشات بود که راجع به حق الطاعة فرموده‌اند. مناقشه‌ی اولی که نقل کردیم حاصلش این بود که اگر مولا به چیزی اهتمام داشت حالا چه حکم تکلیفی و چه حکم الزامی و چه غیر الزامی و ترخیصی، عبد وظیفه‌اش این است که بما یهتّم به المولا، او هم اهتمام بورزد حق الطاعة این را اقتضا می‌کند بنابراین اگر یک جایی مولا ترخیص داده اباحه جعل کرده در این جا وظیفه‌ی عبد این است که او هم به همین اباحه اهتمام داشته باشد نه این که خودش را مقید کند به و محدود کند مولا آزادی او را می‌خواهد او خودش را مقید کند محدود بکند این خلاف ما یهتّم به المولا است چون این چنین است پس در موارد شبهات حکمیه قهراً عبد خودش را، و انسان خودش را بین المحذورین حس می‌کند از طرفی احتمال می‌دهد حکم الزامی باشد این جا، پس باید اهتمام به تقید و محدودیت داشته باشد به تناسب آن حکم الزامی، از آن طرف چون احتمال اباحه و ترخیص می‌دهد باید خودش را مرخص ببیند و محدود به یک طرف و مقید به یک طرف نبیند چون این چنینی هست پس نمی‌شود گفت عقل یحکمّ أو یدرک در این موارد احتیاط را، احتیاط با آن الزامیه می‌سازد نه با آن ترخیص بسازد. بنابراین این دلیل می‌شود بر این که این مسلک حق الطاعة‌ای که یُدّعا این تمام نیست حالا من عبارت ایشان را هم بخوانم تا بعد ببینیم آیا این تمام هست یا تمام نیست. «می‌توان گفت که مسئله‌ی تنافی بین دو حکم عقلی از مسئله‌ی اساسی‌تری منشعب می‌شود یعنی این که ما گفتیم در دیدگاه عقل و گفتیم که مسلک حق الطاعة یک ناسازگاری درونی دارد می‌توانیم بگوییم این ناسازگاری

درونی از یک مسئله‌ی اساسی‌تری منشعب می‌شود و آن رعایت اهتمام‌های مولاست. اگر مولا که در مقام رعایت مصالح عباد است این‌طور می‌بیند که ترخیص و آزادی عبد مهم‌تر است از تقیّد و محدودیت اوست و لذا با رعایت جوانب مصالح او حکم به ترخیص می‌کند آیا عبد می‌تواند این اهتمام مولا را نادیده گرفته و جانب محدودیت و تقیّد را بگیرد؟ او اهتمام به آزادی دارد این اعتنای به او نکند جانب محدودیت و تقیّد را بگیرد کلاً، معلوم است که این‌جور نیست در جایی هم که اباحه‌ی واقعی و الزام واقعی مشتبّه می‌شوند اباحه‌ی واقعی و الزام واقعی مشتبّه می‌شوند مثل شبهات حکمیه، و ندانیم اصلاً اباحه یا الزامی هست یا نه، باز مسئله‌ی اهتمام مولا مطرح می‌شود چون احتمال می‌دهیم در واقع اباحه باشد که معنایش این است مولا با ملاحظه‌ی همه‌ی جوانب اهتمامش به آزادی عبد است این احتمالی که می‌دهیم معنایش این است بنابراین اگر باید اهتمام‌های مولا را رعایت کرد در موارد شک بدوی عقل باید هم حکم به ترخیص کند برای رعایت اهتمام مولا به ترخیص و هم حکم به احتیاط به لحاظ رعایت اهتمام مولا به حکم لزومی و این همان ناسازگاری درونی است که معتقد هستیم در حق الطاعه وجود دارد بعد می‌فرماید شهید صدر خودش در بحث اجمالی و امکان ترخیص در اطراف یا در دو طرف علم اجمالی معتقد شده بود که اصولی که در اطراف علم اجمالی جاری می‌شود تابع تزامم‌های حفظی است که دیروز توضیح دادم آن را که می‌تواند ترخیص بدهد به خاطر این که اهتمام دارد به آن مباح‌ها، این‌جا هم همین‌جور است این فرمایش می‌توان گفت که خالی از مغالطه نیست چون این که می‌فرمایید مولا اهتمام دارد به آزادی، سؤال می‌کنیم مقصود از این اهتمام به آزادی یعنی چه؟ یعنی به این که از ناحیه‌ی او عبد آزاد باشد او عبد را در یک محدودیتی نیاندازد. این که مولا اهتمام دارد به این که از ناحیه‌ی او آزادی برای عبد باشد و او را در ضیق نیاندازد این منافاتی ندارد با این که عبد از جهت دیگری نه از ناحیه‌ی مولا خودش را مقیّد می‌کند به یک طرف، مثلاً مولا فرض کنید که آشامیدن یک چیزی یا خوردن یک چیزی را مباح اعلام می‌کند می‌خواهد از ناحیه‌ی او تقیّدی بر یک طرف نباشد می‌گوید آزاد است ولی عبد دوست ندارد او را نمی‌خورد حالا که مولا گفته این مباح است عبد باید یک وقت بخورد یک وقت نخورد هی اختیار داشته باشد؟ که دوست ندارد نمی‌پسندد حالا که نمی‌پسندد باید بگوید چون آن مرا آزاد کرده پس من هم در عمل باید مقیّد باشم به این که تارّه انجام بدهم تارّه انجام ندهم یک وقت بخورم یک وقت نخورم، می‌گوید درست است مولا من را آزاد کرده من از ناحیه‌ی مولا تقیّدی ندارم هر طرفی را بخواهم می‌توانم اختیار کنم ولی من به خاطر سلیقه‌ی خودم، ضائقه‌ی خودم، ذوق خودم، آن طرف را دوست ندارم از فعل یا ترک را، این‌طرف را انجام می‌دهم تا آخر عمرم. پس بنابراین که عبد به خاطر یک وجه آخری من السلیقه، من الذوق؛ یا نه به خاطر یک امر عقلی بیاید خودش را مقیّد به یک طرف بکند این منافاتی با اهتمام مولا به این که از ناحیه‌ی مولا عبد مرخص باشد با او منافاتی ندارد این که ما باید آیا می‌توانیم این عبارت، این بود آیا عبد می‌تواند این اهتمام مولا را نادیده گرفته و جانب محدودیت و تقیّد را بگیرد؟ می‌گوییم بله می‌تواند نادیده گرفتن، این‌جا نادیده یعنی می‌آید می‌گوید بی‌خود تو این کار را کردی؟ این را نمی‌گوید که، می‌گوید متشکرم ممنون هستم که تو مباح کردی، الزامی به یک طرف برای من جعل نفرمودی، اما من نه از ناحیه‌ی جعل تو، نه از ناحیه‌ی الزام تو، نه از ناحیه‌ی تقیّدی که تو برای من ایجاد کردی بلکه به خاطر جهت دیگری، حالا آن جهت دیگر گاهی سلیقه‌اش هست گاهی ذوقش هست گاهی نه، عبارت است از این که می‌بیند این‌جا حق الطاعه‌ی مولا چون حقوق مولا مردود شده است عقلش می‌گوید به احترام مولا مقیّد به این طرف باش، احتیاط کن، به خاطر احترام به مولا،

س: ...

ج: نه موضوع حق الطاعة چیز نمی‌شود چون احتمال آن وجوب ...

س: ...

ج: اگر گفت پس احتمال الزام هم که می‌دهیم حالا عقل می‌گوید چه؟ به خاطر این که تو احتمال الزام را می‌دهی تو باید به خاطر احترام مولا نه این که اعتنا نمی‌کنی به ترخیص او، اما چون احتمال وجوب هم می‌دهی یا احتمال حرمت در شبهات تحریمیه می‌دهی عقل این‌جا می‌آید الزام می‌کند به این که باید احتیاط بکنی بنابر مسلک حق الطاعة، این الزام از ناحیه عقل است تقیدی است که از ناحیه عقل پیش می‌آید نه تقیدی است که از ناحیه مولا پیش آمده است

س: ...

ج: ببینید اباحه اقتضائی نمی‌گوییم اباحه مجعول نیست اباحه مجعول است

س: ...

ج: این حرف را شما می‌زنید یا حرف قائل را دارید می‌زنید

س: حرف قائل را.

ج: قائل که این را نگفت قائل گفت تناقض این‌جا وجود دارد چرا؟ چون گفت احتمال اباحه می‌دهی؟ مقتضای احتمال اباحه دادن این است که شما هم اهتمام داشته باشید مولا الان به اباحه اهتمام دارد شما هم به اباحه اهتمام داشته باشید.

س: ...

ج: همین می‌گوید مقتضای قول شما این‌جا یک چیزی هست؟ یک تناقض است پس از لزوم تناقض می‌فهمیم حق الطاعة وجود ندارد چون اگر بخواهیم تسلیم حق الطاعة می‌شویم معنای آن این است که به اهتمامات مولا اهتمام بورزد عبد، این‌جا احتمال اباحه می‌دهد بخواهد برود برای اباحه که احتمال آن را می‌دهد برای او اهتمام بورزد پس باید بگوید من آزاد هستم احتیاط لازم نیست بکنی. بخواهد به آن حکم الزامی‌ای که محتمل است این‌جا وجود داشته باشد به آن هم اهتمام بورزد آن هم حق الطاعة دارد دیگر، پس بنابراین خودش را باید مقید ببیند یا به ترک یا به فعل در موارد شبهات وجوبیه. پس بنابراین چون در این موارد در همه‌ی شبهات این‌چنین حالتی پیش می‌آید و نمی‌شود قبول کرد و ممکن نیست که عبد دو تا حکم متناقض این‌جا داشته باشد پس می‌فهمیم که بابا مسلک حق الطاعة بالمرة باطل است چون اگر این حق الطاعة بخواهد درست باشد سر از چنین تناقضی در می‌آورد این ...

س: فرمایش ایشان در مقام افتا و حکم است نه در عمل، یعنی الان ما می‌خواهیم بگوییم که حکم شرع چه هست الان یا باید بگوییم ...

ج: نه حکم را نمی‌خواهیم بگوییم ما که تشریع نمی‌توانیم بکنیم

س: نه نه ولو حکم ثانوی آن باشد یعنی حکم ظاهری هم باشد ...

ج: حکم ظاهری هم ما نمی‌خواهیم بکنیم ما می‌خواهیم بگوییم ...

س: ...

ج: نه، ما اصلاً حکم نمی‌کنیم لاحکم ظاهری و لاحکم واقعی. ما که حکم نمی‌کنیم ما می‌خواهیم بگوییم در این موارد وظیفه‌ی عبد در قبال این حکم محتمل مولا این است که تو چکار بکن. حق الطاعه‌ای می‌گوید احتیاط بکن برائتی می‌گوید نه، شما استحقاق عقاب نداری هر چه خودت دلت می‌خواهد انجام بده. پس ...

س: ...

ج: بله ما که ...

س: ...

ج: در مقام ثبوت که اشکال پیدا نمی‌شود این اثبات و ثبوتش هم اشکال ندارد این اثبات ثبوتش هم اشکال ندارد یعنی چه؟ یعنی ما می‌گوییم مولا اهتمام دارد به چه؟ به این که عبد آزاد باشد سؤال می‌کنیم اهتمام دارد عبد از ناحیه‌ی خودش آزاد باشد یا بالمره در عمل خارجی آزاد باشد کدام؟ از این دو حال که خارج نیست؟ می‌خواهد از ناحیه‌ی او آزاد باشد صلاح نمی‌داند مثل این که پدری صلاح نمی‌داند به فرزندش امر و نهی بکند فلذا گاهی به مادرش متوسل می‌شود می‌گوید من نمی‌خواهم به او بگویم که از ناحیه‌ی من خیال بکند یک سلطه‌ای بر او دارم و هی تقید می‌خواهم برایش ایجاد بکنم اما شما به او بگویی عیب ندارد

س: ...

ج: صبر کنید نه نه، صبر کنید نه نه همین اقتضائی شد حالا اجازه بدهید آن را عرض می‌کنم.

پس بنابراین اباحه‌ی اقتضائی با لااقتضائی فرقی این است که در اباحه‌ی لااقتضائی هیچ مصلحتی چون وجود ندارد مفسده‌ای وجود ندارد حالا یا مولا اصلاً حرف نمی‌زند می‌گوییم مباح است یا می‌آید به خاطر این که لا این طرف مصلحت دارد نه آن طرف مصلحت دارد نه در جعل و نه در مجعول، هیچ چیز، می‌آید اباحه جعل می‌کند قانون قرار می‌دهد اما اباحه‌ی اقتضائی معنایش این است که یک مصلحتی وجود دارد در آنجا، به خاطر آن مصلحت، مثل این که مصلحت این است که از ناحیه‌ی مولا عبد تکلیفی نداشته باشد آزادی برایش جعل بکند در همین که او، او را آزاد قرار بدهد در این مصلحت است مصلحت آن چه هست؟ معنایش این است که تنفر از این مولا پیدا نکند ضیق از این مولا پیدا نکند تصور نکند این مولا می‌خواهد او را در زحمت بیاندازد از این جهت می‌آید مباح قرار می‌دهد یک چیزی را ...

س: ...

ج: یا بیش‌تر، فرقی نمی‌کند یا بیش‌تر، یعنی مصلحت را در این می‌بیند ...

س: بالمره مباح است

ج: بابا من نمی‌گویم که مباح نیست مباح است برای این، مصلحت در این است که برای این قانوناً مباح باشد اما معنایش این است که حالا که مباح شد از ناحیه‌ی مولا و به حسب قانون، این حق ندارد خودش را مقید به یک طرف بکند؟

س: ...

ج: چرا حق دارد می‌تواند خودش را مقید به یک طرف بکند حالا چرا مقید به یک طرف می‌کند؟ برای این که یا سلیقه‌اش این است و یا این که نه یک وجه عقلی‌ای وجود دارد که خودش را مقید به این طرف می‌خواهد بکند از این جهت این کار را می‌کند وجه عقلی آن چه هست؟ می‌گوید من احترام مولا را باید بکنم مولا درست است به من گفته برای تو مباح، از ناحیه‌ی مولا ترخیص است از ناحیه‌ی مولا تقید به انجام یا عدم انجام نیست آن درست، اما من این‌جا به خاطر این که می‌خواهم زنی عبودیت را مراعات بکنم می‌خواهم احترام مولا را مراعات بکنم و احتمال می‌دهم الان یک خواسته‌ی وجوبی یا خواسته‌ی تحریمی دارد از نظر خودم عقلم می‌گوید نه مولا، اهتمام مولا را خدشه‌ای به آن وارد نمی‌کنم از نظر خودم عقلم این‌جوری می‌گوید خود ایشان حالا بعداً که می‌آید یک بیان بعدی، ایشان این را پذیرفته است که منافاتی بین حکم عقل و ترخیص مولا من حیث هو مولا وجود ندارد که حالا بعد خواهیم گفت این ...

س: ...

ج: یعنی چه علی وجه الاطلاق؟ ما هم علی وجه الاطلاق می‌گوییم، می‌گوییم از ناحیه‌ی ...

س: ...

ج: مولا بله

س: ...

ج: آن را می‌گوییم بله، علی وجه الاطلاق را می‌گوییم

س: ...

ج: حرام نمی‌کنیم که

س: ...

ج: مگر ما حرام کردیم مگر ما تشریع کردیم؟ ما داریم احتیاط می‌کنیم

س: ...

ج: کجا؟

س: ...

ج: حرام نمی‌کند نه ببینید حرام نمی‌کند به خاطر این که لعلّ مولا یک الزام داشته باشد در

این‌جا برای خاطر آن جهت می‌آید احتیاط می‌کند مثل این که در موارد علم اجمالی که ما ده تا کاسه داریم می‌دانیم یکی از آن‌ها منتجس است این‌جا از هر ده تا چه کار می‌کنیم؟ عقل می‌گوید اجتناب بکن. این‌جا شما بگوئید تحریم ما أحله الله می‌کنید آن نه تایی دیگرش که حرام نیست این ما تحریم ما أحله الله نمی‌کنیم بلکه در این‌جا به خاطر آن یک دانه که نجس است و وظیفه‌ی ما اجتناب از اوست و الا نمی‌توانیم اجتناب از آن یکی را احراز کنیم الا به این که از ده تایی آن احراز نکنیم الا به این که از ده‌تایی آن احراز نکنیم احتراز بکنیم از این جهت مقدّماتاً برای امثال آن یک دانه می‌آییم این کار را می‌کنیم این‌جاها هم مقدّماتاً برای این که لعلّ مولای ما خواسته لزومی داشته باشد و اگر داشته باشد ما او را انجام داده باشیم می‌آییم مقدّماتاً چه می‌کنیم؟ احتیاط می‌کنیم

س: ...

ج: خواهیم گفت.

پس بنابراین مناقشه‌ی اولی که داریم مناقشه‌ی ثانی‌ای که این‌جا وجود دارد این است که

س: ...

ج: نه مناقشه‌ی ثانی به این فرمایش است.

مناقشه‌ی ثانی که به این فرمایش وجود دارد این است که آن اهتمامی که حق مولویت بر آن سوار می‌شود و موضوع حق مولویت است آن اهتمام عبارت است از اهتمام مولا به انجام دادن یک کاری از عبد یا ترک نمودن عبد یک کاری را، اگر مولا اهتمام داشت که عبد این کار را انجام بدهد یا این کار را ترک بکند متعلّق اهتمام فعل العبد و ترک العبد باشد این‌جا البته عقل می‌گوید وقتی مولا چنین اهتمامی را دارد شما نباید بی‌تفاوت باشید اما اگر مولا اهتمام دارد نسبت به کار خودش، اهتمام دارد که ایصال کند یک چیزی را به عبد، این دیگر مربوط به عبد نمی‌شود اهتمام او، حالا در ما نحن فیه این‌چنینی است مولا اهتمام دارد به چه؟ به این که این را مباح قرار بدهد ترخیص کند چرا؟ به خاطر مسائلی که خودش سبک سنگینی‌هایی که خودش کرده این اهتمام را دارد مثل این که مولا اهتمام دارد مصالح عباد را به آن‌ها برساند به جعل واجبات و مستحبات، و مفاسد را از آن‌ها دور کند به جعل محرمات، تحریم‌ها و کراهت‌ها. این اهتمام نسبت به کار خودش است کار مولا به ما أنّه مولا است در آن زمینه که کار خود مولا هست عبد آن‌جا دخالتی ندارد وظیفه‌ای ندارد آن‌جایی عبد وظیفه دارد که اهتمام به انجام و ترک عبد داشته باشد اگر اهتمام داشته باشد به انجام یا ترک عبد، آن‌جا درست است عبد نباید بی‌تفاوت باشد اما اهتمام به کار خودش این که جعل مصالح بکند قانون در مصالح جعل بکند قانون برای رفع مفاسد جعل بکند آن کار مولا است عبد نسبت به کار مولا وظیفه‌ای ندارد.

س: ...

ج: نه مصلحت در جعل نیست. مصلحت در معقول هم ممکن است که باشد اما او اهتمام دارد که هدایت کند مردم را، به این که آن معقول‌ها و آن چیزهایی که مصلحت دارد حکم روی آن بیاورد حکم وجوبی یا استحبابی، آن چیزهایی که مفسده دارد حکم تحریمی یا کراهتی روی آن بیاورد این کار مولا است.

س: ...

ج: این باز حق الطاعه‌ای است همین را داریم می‌گوییم می‌گوییم آن اهتمام

س: ...

ج: پس خلط همین‌جا شده می‌گوید که مولا اهتمام به این دارد ما می‌توانیم به این اهتمام بکنیم؟ می‌گوییم بله می‌توانیم به این اهتمام بکنیم به ما ربطی ندارد این اهتمام. اهتمام در خواستن و نخواستن داشته آن ما باید به آن اعتنا بکنیم اهتمام دارد انجام بدهد اهتمام دارد انجام ندهد این بله، اما آن‌جایی که نه اهتمام برای کار خودش است مصالح و مفاسد خودش را دارد می‌سنجد آن به عید ربطی ندارد

س: ...

ج: استاد مولا نمی‌تواند اهتمام داشته باشد که عبد خودش را آزاد ببینید؟

ج: می‌گوییم إِنْ شَاءَ اللَّهُ در بیان بعد این جهت خواهد آمد و امر سومی که این‌جا وجود دارد ...

س: ...

ج: بله، و آن که ایشان روی آن دارد می‌فرماید آن ..

س: ...

ج: اهتمام دارد که جعل اباحه کند

س: ...

ج: نه اهتمام دارد

س: ...

ج: نه دقت نکردید اهتمام دارد جعل اباحه کند درست؟ اهتمام دارد جعل اباحه کند مربوط به خودش می‌شود نه اهتمام دارد که مباح باشد اهتمام دارد که جعل اباحه کند قبول، او وقتی اهتمام داشت که جعل اباحه کند من به آن اهتمامی که برای فعل خودش است به من ربطی ندارد آن که به من ربط دارد آن قانون است مثل این که مجلس اهتمام دارد فلان قانون را جعل کند به ملت کاری ندارد وقتی قانون جعل شد آن وقت آن قانون مجعول به ملت ربط دارد که باید مراعات بکند اما آن هم اهتمام دارد اهتمام داشته باشد.

س: ...

ج: بله، یعنی اهتمام دارد به این که عبد را آزاد قرار بدهد، پس این مربوط به خودش می‌شود

س: ...

ج: این که عبد را آزاد قرار بدهد فعل خودش است اهتمام به این فعل خودش دارد که

عبد را آزاد قرار بدهد نه اهتمام دارد به این که عبد آزاد باشد آزادی را مراعات کند تارۀ بیاورد تارۀ بیاورد این دو تا با هم فرق می‌کند یک وقت هست که من اهتمام دارم به این که این عبد تارۀ بیاورد تارۀ، این را می‌خواهم اصلاً. که همیشه فعلش یک‌جور نباشد گاهی بیاورد گاهی بیاورد این‌جوری، گاهی نه، اهتمام دارم به این که او را آزاد قرار بدهم این اهتمام نسبت به فعل خودم هست مسئله‌ی سومی که این‌جا وجود دارد این هست که خود ایشان یک اشکالی می‌کنند به شهید صدر که اگر شما این مسلک حق الطاعه‌ای را قائل بشوید لازمه‌ی آن این است که نسبت به اغراض مولا و اهداف مولا بگویند این‌ها را هم اگر احتمال دادیم باید احتیاط بکنیم. و حال این که خود شما قائل به این نیستید در فقه هم نمی‌شود به این ملتزم شد آن که می‌شود به آن ملتزم شد یعنی شما می‌گویید و حالا آن عبارت است از دستورات مولا، اوامر و نواهی مولا نه اغراض مولا، نه اهداف مولا، این اشکال را ایشان دارند به شهید صدر. ما این‌جا عرض می‌کنیم اگر شما این اشکال را به شهید صدر دارید و می‌گویید مسئله‌ی اهداف و اغراض و اهتمامات حسابش با دستورات فرق می‌کند. دستورات آن‌جا موضوع است برای حق الطاعه، دستور به ایشان داده است یعنی در مقام فرمان درآمده دستور داده عقل می‌گوید آقا اگر دستور داد عبد باید چکار کند؟ حق مولویت مولا این است که اطاعت بکند انجام بدهد امتثال بکند حتی اگر احتمالش را می‌دهد به قول شما، اما جایی که نه دستور نداده فقط یک چیزی مورد اهتمامش است مورد غرضش است خیلی دوست دارد ای کاش این‌جور می‌شد ولی در مقام دستور دادن، فرمان دادن برنیامده آیا ممکن است قائل که قائل به حق الطاعه است می‌گوید حق الطاعه برای کجاست؟ در آن‌جایی است که دستور باشد دستور داده حالا این دستور ولو یا به شما برسد به نحو قطع یا به نحو علمی و یا احتمالش را بدهی اما چه را؟ دستور را. اما مطلوبش، خواسته‌اش، محبوبش، غرضش، نه.

س: ...

ج: نه چون حالا رفتند روی این بیان، روی چه رفتند؟ این بیان رفته روی اهتمام، اهتمامات مولا، هر چه مولا اهتمام به او دارد

س: ...

ج: احتمال چه را می‌آورد؟

س: ...

ج: این بیان دارد ترکیز می‌کند بر اهتمام، نه ترکیز می‌کند بر دستور، آن یک بیان دیگری بود که بله احتمال دستور می‌دهیم این‌جا دارند می‌فرمایند چه؟ می‌توان گفت که مسئله‌ی تنافی بین دو مسئله اساسی‌تر منشعب می‌شود و آن رعایت اهتمام‌های مولا است نه دستورات مولا، این بیان این است که می‌گوید ما از ناحیه‌ی اهتمام می‌آیم جلو، می‌گوییم از ناحیه‌ی اهتمام و اغراض می‌خواهید بیاورید جلو نمی‌توانید اشکال به شهید صدر بکنید چرا؟ چون شهید صدر ممکن است باب دستور و فرمان مولا را با باب محبوب‌ها و اغراض و اهتمامات مولا جدا بداند بگوید مولویت مولا اقتضا می‌کند که دستوراتش را، دستور عبارت است این که مولا در صدد برآمده و فرمانی صادر کرده این‌جاها را عبد می‌گوید که تو عبد هستی حالا که فرمان صادر کرده دستور صادر کرده باید اطاعت بکنی اما اگر نه دستور صادر نکردی همین‌طور نشسته، دستور هم صادر نمی‌کند ولی من می‌دانم در دلش خیلی دوست دارد من فلان کار را انجام بدهم و علاقه‌مند شدید است ولی دستور صادر

نکرده

س: ...

ج: نه دستور صادر نکرده اصلاً. إنشاء فرمان نکرده.

س: ...

ج: بعضی‌های آن الزام خوابیده اگر وجوبی باشد یا تحریمی باشد بعضی‌های آن هم استحباب یا کراهت الزام نخواهد.

س: ...

ج: دستور که این نیست دستور بدهد که در اباحه و رهایی باشد

س: ...

ج: بله اگر بگوید احتیاط نکن آن حرمت احتیاط است بله آن حرمت احتیاط همان اشکال قبل ماست یعنی اشکال اول که کردیم که در این موارد احتمال می‌دهیم احتیاط را حرام کرده باشد یعنی دستور داده باشد احتیاط کن، نکن

س: یعنی می‌خواهم بگویم این اهتمام را می‌توانیم در قالب دستور هم بیاوریم.

ج: حکم آن جدا می‌شود اگر در دستور آمد یک مسئله‌ی دیگری می‌شود اما ایشان الان می‌خواهد اعمق کند می‌گوید ما از فرمان می‌گذریم می‌رویم بر سر اهتمام. می‌رویم بر سر اهتمام می‌گوییم مولا اهتمام دارد این خودش یک بیانی است.

س: ...

ج: نیست چون

س: ...

ج: قالب را عوض کرده برای این که تدقیق کند مطلب را، برای تدقیق مطلب قالب را عوض کردند گفتیم ما بر سر اهتمام می‌رویم صحبت می‌کنیم مسئله بالاتر است می‌رویم بر سر اهتمام صحبت می‌کنیم می‌گوییم اگر بر سر اهتمام رفتیم دیگر نمی‌توانید به قائل اشکال کنید ممکن است که قائل بگوید باب اغراض و باب اهتمامات غیر از باب دستورات و فرامین است آن که موضوع حق الطاعه است باب فرامین است دستورات است اما نه این که آن‌جا اغراضی دارد اهتماماتی دارد

س: ...

ج: چرا فارغ می‌زنیم.

س: ...

ج: نه آقای عزیز ببینید.

س: ...

ج: استغفار می‌کنیم از آن حرف‌ها.

س: ...

ج: ببینید ایشان اشکال بر حق الطاعه را چه قرار داد؟ مسئله‌ی اهتمام المولا را قرار داد گفت وقتی می‌رویم ریشه‌ی حق الطاعه را می‌خواهیم حساب بکنیم مسئله‌ی اهتمام المولاست در اهتمام المولا تناقض ایجاد می‌شود پس می‌فهمیم حق الطاعه باطل است می‌گوییم مسئله، با این بیان نمی‌توانید اشکال کنید به شهید صدر، چون شهید صدر قدس سره مسئله‌ی باب اهتمام و اغراض و محبوبیت‌ها و این‌ها را ممکن است از باب فرامین و دستورات جدا کند بگوید حق الطاعه در دائره‌ی دستورات است نه در ناحیه‌ی اهتمامات و اغراض مولا.

س: ...

ج: چرا ندارد؟

س: ...

ج: یعنی چه نمی‌تواند احتمال که می‌دهد که، احتمال وجوب نمی‌دهد؟ در شبهات حکمیه احتمال وجوب نمی‌دهد؟ احتمال تحریم نمی‌دهد؟ وقتی که می‌دهد ایشان می‌گفت حق الطاعه این‌جا می‌آید یعنی احتمال تحریم می‌دهد یعنی احتمال دستور به اجتناب، احتمال وجوب یعنی احتمال دستور به ارتکاب، پس احتمال دستور دارد می‌دهد حق الطاعه می‌آید چون دستور، چه علم به آن پیدا بکنی چه علمی و چه احتمال، می‌گوییم موضوع حق الطاعه است

س: ...

ج: همین که نفس احتمال دیگر، اهتمام به اباحه احتمال می‌دهیم که باشد این‌جا، یعنی جایی که شبهه‌ی حکمیه است احتمال اهتمام به وجوب و احتمال اهتمام به اباحه می‌دهیم.

س: ...

ج: نه او اگر بخواهد ثابت باشد اثبات بشود درست است اما نفس احتمال که احتیاج ندارد احتمال می‌دهید که این‌جا اباحه باشد یا نه؟

س: ...

ج: بله، اباحه، دستور نیست. احتمال اباحه را می‌دهید پس لعلّ اهتمام به اباحه داشته باشد احتمال وجوب می‌دهید پس بنابراین لعلّ احتمال به انجام داده باشد پس شما دو تا اهتمام را دارید نسبت به اهتمام هم که نمی‌توانید بی‌تفاوت باشید.

س: ...

ج: منهای احتمال دستور؟

س: ...

ج: باشد نه نمی‌شد ولی حساب بر سر آن منکشف است نه کاشف، کاشف شما احتمال وجوب است کاشف شما احتمال اباحه است احتمال اباحه کاشف از اهتمام به اباحه می‌شود احتمال وجوب کاشف از احتمال اهتمام به انجام می‌شود بنابراین ولی ما کلام را می‌برویم بر سر منکشف نه بر سر کاشف.

این هم یک بیان، بیانات دیگری هم هست که باید إن شاء الله.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم.